



درس تفسیر سوره مبارکه زخرف - جلسه ۱۶

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (۳۹) أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْأَعْمَى وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۴۰) فَإِمَّا تَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ (۴۱) أَوْ تُرِيَّتْكَ الذِّى وَعَدْنَاهُمْ فَأِنَّا عَلَيْهِمْ مُّقْتَدِرُونَ (۴۲) فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِى أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۳) وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ (۴۴) وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَوْ جَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ (۴۵)﴾

سوره مبارکه «زخرف» که در مکه نازل شد و عناصر محوری سوره مکی همان اصول دین و خطوط کلی فقه و اخلاق است، سعی بلیغ دارد به اینکه نظام جاهلی را به نظام عقلانی تبدیل نکند. مهم‌ترین کاری که سوره مکی کردند آن است که نظام معرفتی مردم آن عصر را عوض کردند که از نظر معرفت‌شناسی تنها راه، حس و تجربه حسّی نیست، بلکه بالاتر از تجربه حسّی تجرید عقلی است و نظام ارزشی هم در خصوص «درهم و دینار» و در عالم طبیعت نیست، بلکه براساس معارف عقلی است و جهان هم یک قطبی نیست که منحصر در نظام سپهری و آسمان و زمین باشد، بلکه هم ملک است به نام آسمان و زمین که ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾<sup>۱</sup> و هم ملکوت است

۱. سوره ملک، آیه ۱.

که ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي يَدِيرُ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾<sup>۱</sup> پس نظام هم مُلک دارد و هم ملکوت. انسان هم مُلک دارد که بدن او و قلمرو طبیعت اوست و هم ملکوت دارد که قلمرو جان اوست. کتاب آسمانی هم مُلک دارد که ظواهر آیاتی است که احکام عالم طبیعت را ذکر می‌کند و احکام ملکوتی دارد که مربوط به معارف عقلی و عرش و تجرد روح و معراج و امثال آنهاست. فرمود اینها که مشکل معرفت‌شناسی دارند، در همان قدم اول ماندند؛ تا چیزی را نبینند باور نمی‌کنند و از نظر جمود هم قبول و نکول آنها در گرو پذیرفتن و نپذیرفتن گذشتگان آنهاست، اگر خواستند چیزی را بپذیرند می‌گویند: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾<sup>۲</sup> و اگر چیزی را نخواستند بپذیرند می‌گفتند: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾<sup>۳</sup> ولی برهان که آمده است، ما به شما گفتیم که شما یا دلیل عقلی بیاورید یا دلیل نقلی، یا با برهان عقلی حرف خودتان را تثبیت کنید یا کتابی از کتاب‌های آسمانی را به ما ارائه بدهید که این حرف‌ها در آن باشد تا ما غیر از توحید حرف دیگری نزدیم و جهان هم غیر از توحید موجود دیگری ندارد و پرستش هم در برابر غیر توحید مقبول نیست. پس شما که غیر خدا را می‌پرستید، یا باید دلیل عقلی بیاورید یا دلیل نقلی. اینها بیراهه رفتند، ذات اقدس الهی فرمود ما همه هدایت‌ها را فراسوی اینها نصب کردیم، با این حال اینها بیراهه رفتند و در توبه را باز کردیم اینها برنگشتند، ﴿ثُمَّ لِيُضِلَّهُمْ شِيطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾<sup>۴</sup> این کیفر دنیاست که یک رفیق گمراه کننده‌ای را در درون دل اینها ما جاسازی کردیم، البته مجبور نکردیم! هنوز اختیار محفوظ است، هنوز توبه و بازگشت محفوظ است. وقتی صحنه قیامت شد، آن‌که در درون اینها بود بیرون می‌آید و اینها می‌بینند که در درون آنها «قرین» سوء بود که دو حرف دارند: یکی تبرّی در قالب تمّی است و دیگری هم اظهار ندامت. تبرّی آنها در

۱. سوره یس، آیه ۸۳.

۲. سوره زخرف، آیات ۲۲ و ۲۳.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۲۴. سوره قصص، آیه ۳۶.

۴. سوره زخرف، آیه ۳۶.

قلب تمتی این است که می‌گویند: ﴿يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ﴾<sup>۱</sup> و ندامت آنها در قالب ﴿فَبِئْسَ الْقَرِينُ﴾<sup>۲</sup>

است، می‌گویند: خدایا! این یک قرین بدی بود و ما کار بدی کردیم. نه این تبری در قالب تمتی اثر دارد و نه آن

ندامت، چرا؟ چون ﴿إِذْ ظَلَمْتُمْ﴾: شما مستقیماً و مستمراً ظلم می‌کردید، هم به خودتان، هم به جامعه و هم به

دینتان، نه آن تبری که به صورت تمتی درآمده گفتید: ﴿يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ﴾ اثر دارد و نه این

ندامت که گفتید: ﴿فَبِئْسَ الْقَرِينُ﴾، چون ﴿ظَلَمْتُمْ﴾ در عذاب هستید و چون با «قرین» بودید، هم اکنون با

«قرین» محسورید: ﴿أَنْتُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ﴾.

«فَتَحْصِلَ أَنَّ هَاهُنَا أَمْرَيْنِ»: یکی تبری در قالب تمتی بودن و دیگری هم ندامت؛ ندامت اثر ندارد، چون ظلم

بی‌توبه پایان آن کيفر است؛ تبری در قالب تمتی اثر ندارد، چون آن‌که شما را گمراه کرده و شما هم که گمراه شدید،

هر دو مکلف بودید و هر دو ظالم بودید و «كِلَاهُمَا فِي النَّارِ»، پس ﴿لَنْ يَنْفَعَكُمُ﴾ این جریان تبری ﴿إِذْ ظَلَمْتُمْ﴾،

چرا؟ - این ﴿أَنْتُمْ﴾ فاعل ﴿لَنْ يَنْفَعَكُمُ﴾ است - ﴿أَنْتُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ﴾، چون ظلم کردید معذب می‌باشید

و چون هر دو ظلم کردید مشترک در عذاب هستید، بنابراین شما تمتی دارید که از یکدیگر دور باشید، نه این

﴿فَبِئْسَ الْقَرِينُ﴾ با شما هست، البته خودش هم یک عذاب دیگری است، چون شما همیشه کسی را می‌بینید که به

دام او افتادید؛ لذا فرمود: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ﴾ تبری است در قالب تمتی و این

﴿فَبِئْسَ الْقَرِينُ﴾ گفتن آنها هم اظهار ندامت است. ذات اقدس الهی می‌فرماید: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ \* إِلَّا

مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾<sup>۳</sup> امروز کسی را راه می‌دهند که قلب سالم او در دستش باشد، چون قبلاً هم ملاحظه

فرمودید که اگر کسی در دنیا آدم خوبی بود مشکل او حل نمی‌شود، باید این قدر در دنیا خوب باشد و خوبی را

۱. سوره زخرف، آیه ۳۸.

۲. سوره زخرف، آیه ۳۸.

۳. سوره شعراء، آیات ۸۸ و ۸۹.

حفظ بکند که با خوبی بمیرد و در قیامت با دست پُر بیاید! خدا که وعده نداد و نگفت که هر کسی در دنیا کار خوب کرد ما او را بهشتی می‌کنیم! «مَنْ فَعَلَ الْحَسَنَةَ» که وعده نداد! فرمود: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ»، پس این شخص باید دستش پُر باشد! برخی‌ها هستند که کار خوبی را انجام می‌دهند، اما بعد اوضاع را به هم می‌زنند، پس صرف حُسن سابقه مشکل را حلّ نمی‌کند! این حُسن سابقه همراه با استمرار لاحقّه طوری است که انسان دست پُر در قیامت می‌آید. فرمود: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»<sup>۱</sup>، نه «مَنْ فَعَلَ الْحَسَنَةَ»! این جا هم فرمود: «مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»؛ قلب پاک در دست اوست، این را قبول می‌کنند! پس اگر کسی در دنیا یک مرحله قلب سالم داشت مشکل او حلّ نمی‌شود، این قدر باید این سلامت قلب را مستمراً نگهداری کند که این دل سالم در دست او باشد و «بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» بیاید، وگرنه آن تبری در قالب تمّتی و این ندامت سودی ندارند. «إِذْ ظَلَمْتُمْ»، چون ستم کردید پس معذب هستید و چون با هم بودید «كِلَاهُمَا فِي النَّارِ».

پرسش: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»<sup>۲</sup>.

پاسخ: بله، «مَنْ يَعْمَلْ» فعل مضارع است، نه «عَمِلَ»! این فعل مضارع مفید استمرار است، پس باید نگه بدارد؛ اما اگر بگویند: «أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا»<sup>۳</sup> دیگر دست او خالی است. اگر «يعمل» باشد، فعل مضارع باشد و دلالت بر استمرار داشته باشد، تا آن لحظه هست و تا نفس می‌کشد مکلف است، بعد از آن که دیگر تکلیفی ندارد.

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۰.

۲. سوره زلزال، آیه ۷.

۳. سوره احقاف، آیه ۲۰.

فرمود: ﴿وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ﴾، چند وجه را سیدنا الاستاد (رَضَوَانُ اللّٰهُ عَلَیْهِ) <sup>۱</sup> نقل کرده، دیگران هم نقل کردند، نظر فخر رازی <sup>۲</sup> هم در بحث دیروز نقل شد که ﴿اَنْتُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ﴾ را توجیه کردند. بعد می‌فرماید شما نگران نباشید «آتش که را بسوزد گر بوهب نباشد» <sup>۳</sup>. شما وظیفه‌ای دارید، بنا نبود که شما به اجبار تحوّل در درون ذات ایجاد کنید، شما باید هدایت بکنید و کردید؛ حالا یا می‌پذیرند یا نمی‌پذیرند دیگر در اختیار شما نیست، اینها عمداً مجرای دیدن و شنیدن را بستند: ﴿اَفَاَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ اَوْ تَهْدِي الْعُمْىَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ﴾؛ در ضلالت مستقر است، در این گودال رفته و برای خودش جا باز کرده است.

﴿فَاِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَاِنَّا مِنْهُمْ مُّقْتَدِمُونَ﴾؛ شما اگر رحلت کردید، ما از آنها انتقام می‌گیریم؛ اگر هم رحلت نکردید، ممکن است بعضی از مراحل انتقام در زمان حیات پُربرت شما باشد: ﴿اَوْ تُرِيَّتْكَ الَّذِی وَعَدْنَاهُمْ﴾، اینها از ملک و مُلک ما بیرون نمی‌روند. بعد می‌فرماید: ﴿فَاَسْتَمْسِكْ بِالَّذِی اُوْحِیَ اِلَيْكَ﴾، قبلاً هم ملاحظه فرمودید که قرآن را خدا آن‌طوری که طناب را می‌آویزانند نازل کرده است؛ یعنی قرآن را آویخت، نه انداخت! آن‌طوری که باران را نازل می‌کند، آن‌طور قرآن را نازل نکرد که به زمین انداخته باشد، فرمود این «حَبْلَ مَتْنِ» است و یک طرف آن هم به دست من است، <sup>۴</sup> محکم بگیر!

پرسش: این روایت «أَحَدُ طَرَفَيْهِ بِيَدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى» در منابع معتبر شیعه نیست.

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲. مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص ۶۳۳؛ «ثم قال تعالى: ﴿وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ اَنْتُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ﴾ فقوله اَنْتُمْ فِي محل الرفع على الفاعلية یعنی و لن ينفعكم اليوم كونكم مشترکین فی العذاب و السبب فيه أن الناس يقولون المصيبة إذا عمت طابت».

۳. اشعار منتسب به حافظ، شماره ۹؛ «در کارخانه عشق از کفر ناگزیر است \*\*\* آتش که را بسوزد گر بوهب نباشد».

۴. غرر الاخبار، ص ۶۲؛ «أَحَدُ طَرَفَيْهِ بِيَدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى».

پاسخ: ولی بالاخره فرمود: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾<sup>۱</sup> حالا سند آنها «دام» یا «ندام»؛ ولی «حَبْل» خدا -

غیر از قرآن و عترت - کجاست که ما تَمَسُّک کنیم؟

پرسش: «حَبْل» خدا در قلب پیغمبر است.

پاسخ: پیغمبر با اهل بیت یکی هستند و قلب پیغمبر هم ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ﴾<sup>۲</sup> این «حَبْل» را باید بگیرید، این «حَبْل» باید به جایی بسته باشد! ما کجا را بگیریم؟ به جامعه اسلامی می‌فرماید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾، اگر طناب جایی افتاده باشد که اعتصام به او سودی ندارد و اگر در قلب مطهر حضرت باشد که ما دسترسی نداریم! قرآن و عترت تار و پود یک «حَبْل» هستند که یک طرف آن به دست خداست.

پرسش: این روایت «أَحَدُ طَرَفَيْهِ بِيَدِ اللَّهِ» با منابع شیعه یک مقدار منافات دارد.

پاسخ: منافات ندارد! چند سال قبل، چندین بار ما فرمایش مرحوم کاشف الغطاء را آوردیم و در همین جا خواندیم که ایشان می‌فرمایند به عقیده ما قرآن بالاتر از امام نیست و اگر امام «ثقل اصغر» شد، برای اینکه در عالم طبیعت شهید می‌شود تا قرآن بماند، وگرنه حقیقت قرآن و حقیقت امام یکی بین «سبابتین» است، نه سبابه وسطی.<sup>۳</sup>

«حَبْل» که تار و پود آن قرآن و عترت است «أَحَدُ طَرَفَيْهِ بِيَدِ اللَّهِ» است «وَالطَّرَفُ الْآخَرُ بِأَيْدِيكُمْ»، «حَبْل» که قرآن نیست! «حَبْل» تار و پودی دارد تارش و پودش، پودش و تارش قرآن است و عترت. این طناب بافته شده به دست خدای سبحان است، بعد به ما می‌فرماید: ﴿اعْتَصِمُوا﴾، اگر حَبْلی انداخته باشد که مشکل را حل نمی‌کند!

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲. سوره شعراء، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

۳. الأصول الستة عشر (ط - دار الحديث)، ص ۲۹۴؛ «إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أُمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوْا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ قَالَ: وَ قَرْنَ

إِصْبَغِيهِ السَّبَابَتَيْنِ».

فرمود: ﴿فَاسْتَمْسِكْ﴾<sup>۱</sup> تو هم باید به همین «حَبَل» تَمَسُّک کنی! تو از آن جهت که شخصیت حقیقی داری، باید به شخصیت حقوقی تَمَسُّک بکنی، تو هم باید به رسالت و ولایت تَمَسُّک بکنی؛ لذا فرمود: ﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾<sup>۲</sup>، اول کسی که این «حَبَل» را می‌گیرد خود پیغمبر است، بعد اهل بیت (عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ)، فرمود: ﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ﴾؛ آنچه وحی شده است همین قرآن و عترت است، برای اینکه در قرآن آمده که ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾<sup>۳</sup>، جای دیگر که نیامده است! در همین قرآن آمده که ﴿أَبْنَاءَنَا﴾ و ﴿أَنْفُسَنَا﴾<sup>۴</sup>، در همین قرآن تمام این حقایق آمده است! حالا روایات شرح این آیات قرآن است. فرمود: ﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ ما با «ضرس قاطع» می‌گوییم قرآن صراط مستقیم است و با «ضرس قاطع» هم در زیارت «جامعه» می‌گوییم: «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ»<sup>۵</sup>، ما دو صراط مستقیم نداریم، نه اینکه یکی آنها هستند و یکی اینها، بلکه هر دو به یک معناست. اگر قرآن صراط مستقیم است، یعنی عترت در همین قرآن است و اگر در زیارت «جامعه» می‌گوییم: «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ»، یعنی با قرآن. اینکه فرمود: ﴿وَاِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ﴾، برخی مثل فخر رازی خواستند بگویند که این یک نام‌آوری شما را قرآن تأمین کرده است،<sup>۶</sup> چون به لغت عربی نازل شده است؛ البته آن حق است، اما اساس کار همان «تَذَكُّرُ اللَّهِ» است که فرمود این ﴿ذِكْرِي لِلْبَشَرِ﴾ است، قرآن «تَذَكُّرُ» و «مَذَكُّرٌ» است: ﴿فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ﴾<sup>۷</sup>، ﴿فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ﴾<sup>۸</sup>، ﴿مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْبَشَرِ﴾<sup>۹</sup>، این ذکر در حقیقت نام خدا و یاد خداست، در سایه نام خدا و یاد خدا انسان ماندگار می‌شود و شرف

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۵.

۲. سوره مائده، آیه ۵۵.

۳. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۴. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳.

۵. مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص ۶۳۵؛ ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ﴾ اَیْ إِنَّهُ یُوجِبُ الشَّرْفَ الْعَظِیمَ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ حَیْثُ یَقَالُ إِنَّ هَذَا الْکِتَابَ الْعَظِیمَ أَنْزَلَهُ اللَّهُ عَلَی رَجُلٍ مِنْ قَوْمِ هَؤُلَاءِ.

۶. سوره ق، آیه ۴۵.

۷. سوره قمر، آیه ۱۵.

۸. سوره مدثر، آیه ۳۱.

پیدا می‌کند، این طور نیست که ﴿لَذِكْرُ لَكَ﴾ یعنی شما را نام‌آور می‌کند که فخر رازی گفته است، البته آن در سایه

توحید حاصل می‌شود. ﴿وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ﴾ همه شما مورد سؤال هستید، البته ﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ

لَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾<sup>۱</sup> ما همه را مورد سؤال قرار می‌دهیم! منتها از انبیا (علیهم‌السلام) که سؤال می‌کنیم، در حقیقت

از امت سؤال می‌کنیم که شما پاسخ این حرف‌ها را چه دادید؟

بعد می‌فرماید ما این حرف‌ها را که گفتیم برابر برهان عقلی است، اینها این حرف‌هایی که می‌زنند، یعنی شرک

دارند، یک؛ نظام معرفتی آنها حسّ و تجربه است، دو؛ نظام ارزشی آنها زر و سیم است، سه؛ این حرف‌ها را که

عقل نمی‌گوید! حرف را یا باید عقل بگوید یا نقل آسمانی، عقل که اینها را نمی‌گوید! ببینیم در کتابی از کتاب‌های

آسمانی، این حرف‌ها آمده یا نه؟ ﴿وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ﴾ به اُمم می‌فرماید شما کتابی از کتاب‌های آسمانی

را بیاورید که این حرف‌ها نوشته باشد، به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید تا آنها

عبرت بگیرند، که از انبیای قبل شما سؤال بکنید که آیا ما چنین حرفی زدیم؟ در همین سوره مبارکه «زخرف» که

بحث آن گذشت، فرمود شما یا دلیل عقلی بیاورید یا دلیل نقلی، دلیل عقلی که ندارید! در آیه ۲۱ فرمود: ﴿أَمْ

آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ﴾؛ شما که چنین حرفی را می‌زنید، مُسْتَمْسِک شما چیست؟ شما به چه

چیزی تَمَسُّک می‌کنید؟ براساس این اصول یاد شده دلیل عقلی که ندارید، آیا ما در کتابی از کتاب‌های آسمانی این

حرف را نوشتیم؟ شما که ندارید! در سوره مبارکه «احقاف» بود: ﴿أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ﴾<sup>۲</sup> که این طوری بیاورید.

فرمود: ﴿أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ﴾، پس نه دلیل عقلی دارند و نه دلیل نقلی، ﴿بَلْ قَالُوا إِنَّا

وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾ - «اُمم» آن طریق را می‌گویند و «اُمّت» یعنی کسی که راه خاص دارد - اینها گفتند چون

۱. سوره اعراف، آیه ۶.

۲. سوره احقاف، آیه ۴.

نیاکان ما این راه را می‌رفتند، ما هم همین راه را می‌رویم؛ این تقلید است! فرمود که نه دلیل عقلی دارید و نه دلیل نقلی. این بیانی که در آیه ۴۵ همین سوره مبارکه آمده است، این هم می‌تواند ناظر به همان آیه باشد، فرمود: ﴿وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ﴾، این خطاب به حضرت است، ولی در حقیقت به امت توجه دارد و برخی‌ها هم خواستند بگویند که این ناظر به مسئله معراج است، البته در جریان معراج این سؤال و جواب و این گفتگوها بود؛ با انبیا (عَلَيْهِمُ السَّلَام) برخورد کرد، امام آنها شد، آنها به حضرت اقتدا کردند و گفتگوها شد، آنها سر جای خود محفوظ است؛ اما در این بخش که دارد با مردم سخن می‌گوید و آنها را هدایت می‌کند، همان‌طوری که در آیه قبل همین سوره مبارکه «زخرف»، یعنی آیه ۲۱ که فرمود شما دلیل عقلی که ندارید لا اقل دلیل نقلی بیاورید، این هم می‌تواند ناظر به همان دلیل نقلی باشد: ﴿وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً﴾، ما به همه آنها گفتیم: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و قبلاً هم ملاحظه فرمودید اینکه دو قضیه نیست که مرحوم آخوند در کفایه<sup>۱</sup> و امثال کفایه به زحمت بیفتند که این «الَّا» مفید حصر است، «قضیه سالبه» داریم، «قضیه موجب» داریم، خبر چیست و امثال آنها. این «الَّا» به معنی «غیر» است و معنای «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» هم این نیست که قلب انسان خالی از اثبات و نفی است، انبیا آمدند که به ما بگویند قلب شما که نه اثبات دارد و نه نفی، این اثبات را جا بدهید و آن نفی را هم نپذیرید؛ یعنی آن نپذیرفتن بشود نفی. به عبارتی این معنا که قلب شما خالی از توحید و شرک است، شما توحید را به قلب خودتان جا بدهید و شرک را جا ندهید، انبیا که برای این نیامدند! انبیا برای این آمدند که بگویند این «الَّا» به معنی «غیر» است، یک؛ در درون شما توحید است، دو؛ غیر از آن که دارید دیگری را راه ندهید، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» غیر از همین که دارید! این‌طور نیست که انسان یک

۱. کفایة الاصول، ص ۲۱۱؛ «... و مما يدل على الحصر والاختصاص إنما و ذلك لتصريح أهل اللغة بذلك و تبادلها قطعا عند أهل العرف والمحاوره».

لوح نانوشته و خالی باشد، بلکه طبق این ﴿فَالْتَمِهْهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾<sup>۱</sup> در درون انسان ذات اقدس الهی این علم را قرار داده که «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ»<sup>۲</sup> بنابراین این جا فرمود که ما به اینها گفتیم، به همه انبیا! هیچ ملتی نبود مگر اینکه ما برای آنها پیامبر فرستادیم، در سوره «نحل» و غیر «نحل» گفتیم که غیر از خدا را نپرستید، توحید حق است و شرک باطل است؛ یعنی این توحیدی که دارید، دست به آن نزنید، این حق است و آن شرک را راه ندهید. این جا هم همین مضمون است، ما گفتیم: ﴿أَجْعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ﴾، ﴿الرَّحْمَنِ﴾ را که دارید، غیر از او را ما قرار ندادیم و دلیل عقلی هم که ندارید. پس این طور نیست که ﴿الرَّحْمَنِ﴾ را ما به شما نگفته باشیم، ﴿الرَّحْمَنِ﴾ را در درونتان جاسازی کردیم، «الله» را در درونتان جاسازی کردیم و نشانه آن هم این است که وقتی شما غبارروبی کردید و در حال خطر از هر وسیله‌ای ناامید شدید می‌گویید: «الله»! الآن گرفتار آن اغراض و غرایز هستید که این توحید در بین آنها دفن شده، وقتی فشاری آمد که این غرایز و اغراض را کنار برد، این توحید ظهور می‌کند و می‌گویید: «یا الله»! ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾<sup>۳</sup>، براساس ترس نمی‌گویید، قرآن امضا کرده که با اخلاص می‌گویید «الله» و درست هم می‌گویید «الله»! فرمود ما غیر از این که به شما دادیم، چیزی دیگر نگفتیم؛ شما اگر دلیل عقلی دارید که ما گفتیم بیاورید، دلیل نقلی دارید که ما گفتیم بیاورید، ما غیر از اینکه به شما دادیم چیز دیگری نگفتیم، همین! ﴿أَجْعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً﴾ که این آلهه معبود بشوند؟ قرآن کریم تنها کلی‌گویی نمی‌کند، خود قصه به عنوان ﴿أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾<sup>۴</sup> کارساز است و تجربه را هم به کار می‌گیرد، می‌فرماید این معارف را ما به وجود مبارک ابراهیم خلیل گفتیم، به موسای کلیم گفتیم و به عیسای مسیح (عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ) گفتیم؛ به این انبیا ابراهیمی که در خاورمیانه ظهور داشتند گفتیم. قبلاً در دو بخش از آیات قرآن

۱. سوره شمس، آیه ۸.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۱۳.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۶۵.

۴. سوره یوسف، آیه ۳.

فرمود که انبیا برای خاور و باختر دور و نزدیک هستند، این رسالت همه جایی است؛ منتها حالا شما دسترسی به خاور دور و باختر دور ندارید، نه به آن طرف دریا و نه به این طرف دریا! در چند جای قرآن فرمود که ﴿مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ﴾<sup>۱</sup>؛ ما قصه بعضی از انبیا را برای شما نگفتیم،<sup>۲</sup> اگر بگوییم آن طرف آب و این طرف آب پیامبری بود که چنین حرفی زد، شما می‌گویید که ما دسترسی نداریم، از کجا برویم تحقیق کنیم؟ ما حرفی را می‌زنیم که به دنبال آن بگوییم: ﴿فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ﴾<sup>۳</sup>؛ بروید تحقیق کنید! در این خاورمیانه، جریان ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی (عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) هست، بروید تحقیق کنید؛ اما اگر بگوییم آن طرف خاورمیانه، آن طرف خاور دور یا باختر دور پیامبری بود، نه وسیله هوایی داشتید، نه وسیله نقلیه داشتید، نه زمینی داشتید و نه دریایی داشتید، چه چیزی را ما بگوییم؟ فقط اجمالاً بدانید که هر جا بشر هست و هر جا اندیشه هست، رهبری الهی هست؛ ممکن نیست انسانی در جایی زندگی بکند و خدای سبحان به او غذا ندهد! غذای انسان توحید است و غذای انسان علم و معرفت است.

﴿مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ﴾؛ بعضی از انبیا بودند که قصه‌اش را ما گفتیم و بعضی را هم نگفتیم؛ ولی آنهایی را که ما نگفتیم، انبیا داشتند. در خاورمیانه که انبیای ابراهیم را ذکر می‌کند، تقریباً از آیه ۲۶ تا ۴۶ همین قصه حضرت ابراهیم است که تقریباً بیست آیه است و از آیه ۴۶ تا ۵۶ همین جریان حضرت موسای کلیم است که ده آیه است. سرّ اینکه جریان ابراهیم خلیل (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) بیست آیه است، گذشته از قدمت آن حضرت و «أَبُو الْأَنْبِيَاء» بودن آن حضرت، مراحل دیگر، مصادیق و تطبیقات دیگر در اثنای قصه حضرت ابراهیم آمده و لذا شده بیست آیه؛ آن مراحل «وسطی» که در این اثنا آمده، آنها در قصه حضرت موسی و عیسی (عَلَيْهِمُ

۱. سوره غافر، آیه ۷۸.

۲. سوره نساء، آیه ۱۶۴.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۳۷؛ سوره نحل، آیه ۳۶.

الصَّلَاةُ) هم هست؛ منتها جریان حضرت موسی را یکدست خالص و در ظرف ده آیه بیان کردند و جریان عیسی مسیح (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) را تقریباً در حدود پنج - شش آیه بیان کردند، نتیجه همه اینها برابر همان اصول کلی است که در آغاز سوره مبارکه «زخرف» بیان کردند؛ یعنی کلیات معرفت‌شناسی، جهان‌بینی، جهان‌داری، جهان‌آرایی و مانند اینها را ذکر می‌کنند و نتیجه عملی آن را هم ذکر می‌کنند. فرمود این انبیا آمدند و این حرف‌ها را گفتند، مؤمنین آنها نتیجه بردند و کفار نتیجه‌ای نبردند.

این جریان ﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ﴾، در سوره مبارکه «بقره» - در آیه «آية الكرسي» - از اینها یاد شده است، آیه ۲۵۶ سوره مبارکه «بقره» این بود: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾؛ به یک عُرْوَه و دستگیره‌ای که پاره‌شدنی نیست، هیچ چیزی آن را پاره نمی‌کند، برای اینکه به جای محکمی بسته است ﴿لَا انْفِصَامَ لَهَا﴾، دو صفت دارد: یکی اینکه «موثق» است، «وثقی» است و «وثیق» است که تعبیر اثباتی است و دیگر اینکه ﴿لَا انْفِصَامَ لَهَا﴾، این ﴿لَا انْفِصَامَ لَهَا﴾ که جمله نفی است، با آن «وُثْقَه» که اثباتی است برای تأکید است. گاهی با یک حرف «إِنَّ» و «لَا» و امثال آنها مطلب را تأکید می‌کنند یا با قَسَم، گاهی با دو تعبیر اثبات و نفی تأکید می‌کنند. در جریان وحدت می‌فرمایند: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا﴾، این ﴿وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ جمله نفی است و با ﴿وَاعْتَصِمُوا﴾ که جمله اثبات است هر دو برای تأکید مطلب است، وگرنه این جمله دوم چیز جدایی ندارد. گاهی می‌فرماید با هم باشید و جدا نشوید، این جدا نشدن تعبیر دیگری برای تأکید است که دو تعبیر است یکی نفی و یکی اثبات، برای تثبیت یک مطلب. این جا هم همین‌طور است؛ «العُرْوَه»، «وثقی» است که تعبیر اثباتی است؛ «العُرْوَه» ﴿لَا انْفِصَامَ لَهَا﴾ است که تعبیر نفی است. این ﴿لَا انْفِصَامَ لَهَا﴾ برای تأکید همان مطلب است؛ مثل ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا﴾، اینها که اعتصام کردند موفق هستند و بهره فراوانی می‌برند؛ در سوره مبارکه «اعراف» جامع‌تر از این را ذکر کرده است، در آیه ۱۷۰ سوره «اعراف» فرمود:

﴿وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ﴾، یک وقت تَمَسُّک است، یک وقت اِستِمساک است و یک وقت هم تَمَسِیک است

که باب «تفعیل» است که شدّت و مبالغه را هم می‌فهماند، خیلی محکم می‌گوید؛ مثل ﴿وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾<sup>۱</sup> محکم

بگیرید. ﴿وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ﴾، درجات استمساک فرق می‌کند

و در بخش‌های دیگر هم همین‌طور است؛ در سوره مبارکه «اسراء» فرمود که اینها گرفتار زر و زور هستند، گرفتار

مال می‌باشند، به پیامبر خود (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) پیشنهاد می‌دهند و یک روز می‌گویند که فلان چاه را

برای ما درست کن، یک روز می‌گویند آب برای ما بیاورد، یک روز می‌گویند این منطقه خشک حجاز را، منطقه

سرسبز و خرّم و جای مناسب برای کشاورزی قرار بده؛ در سوره مبارکه «اسراء» این خواسته‌های مادی آنها را

ذکر می‌کند، آیه نود سوره مبارکه «اسراء» این است: ﴿وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا \* أَوْ

تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا \* أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي

بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا﴾<sup>۲</sup> می‌گویند خدا و فرشته‌ها را روبه‌روی ما قرار بده، این همان تفکر مادی است. اگر کسی

معرفت‌شناسی او فقط در کفِ حسّ و تجربه حسّی است، همان حرفی را که اسرائیلی‌ها به وجود مبارک موسای

کلیم می‌گفتند که ﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾<sup>۳</sup>، همان تفکر هم در جاهلیت حجاز بود که می‌گفتند: ﴿أَوْ

تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا﴾، ما روبه‌رو و مقابل هم خدا را ببینیم، این یعنی چه؟ یعنی تا نبینیم باور نمی‌کنیم؛ یعنی

براساس حسّ و تجربه حسّی می‌خواهیم ایمان بیاوریم، آن وقت در سوره «انعام» غیر «انعام» فرمود که

معرفت‌شناسی دو قسم است که ضعیف و کم‌ترین آن حسّ و تجربه حسّی است و بالاتر آن تجرید عقلی است که

۱. سوره احزاب، آیه ۷۰.

۲. سوره اسراء، آیات ۹۰ - ۹۲.

۳. سوره بقره، آیه ۵۵.

﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾<sup>۴</sup> اگر روح مجرد پیدا کردید درک می کنید، خدا دیدنی

نیست، با چشم نمی شود دید و «ادراک» تنها منحصر در رؤیت بصری نیست. ﴿أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا \* أَوْ

يَكُونَ لَكَ يَتُّ مِنْ زُحْرَفٍ﴾<sup>۵</sup> همین که در سوره مبارکه «زحرف» فرمود که تفکر جاهلی اطراف همان زر و زور

دور می زند همین است. ﴿أَوْ تَرَفَّى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ تُؤْمِنَ لِرُفِيكَ حَتَّى تُنْزَلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي﴾؛ او

سبوح است! این حرف هایی را که شما گفتید، این حرف ها، حرف های محسوس و مادی است؛ او منزّه از آن است

که دیده بشود، او منزّه از آن است که بیاید یا برود و مانند آن و کاری که از دست من برمی آید این است که هر

چه ذات اقدس الهی به من فرمود به شما ابلاغ می کنم، از نزد خودم که نمی توانم در نظام جهان اثر بگذارم ﴿هَلْ

كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾<sup>۶</sup>

بعد در این بخش فرمود: ﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾، برهان مسئله هم این است که

راه همین است! ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ﴾ و منظور از قوم، اگر آن طوری که فخر رازی گفت معنا نکنیم که نباید

معنا بکنیم و نام توسست؛ یعنی شرف شما و از این مسائل نباشد بلکه یاد حق باشد، آن وقت هر کسی که در مشرق

یا مغرب عالم به پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) ایمان بیاورد جزء قوم اوست؛ اینکه فرمود: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ

أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾<sup>۷</sup> همین طور است. اگر گفتند علوی بیایند، حسنی بیایند و حسینی بیایند، چه کسانی می آیند؟ لازم

نیست عرب باشند! فرمود حسینی بیایند! حسنی بیایند! رضوی بیایند! تقوی بیایند! تقوی بیایند! ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ

أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ که جمیع شیعه های عالم سر می کشند و می آیند، ولو عرب نباشند، ولو تازی و فارسی و امثال آنها

باشند، قوم هم دیگر عرب منظور نیست. ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ \* وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ

۴. سوره انعام، آیه ۱۰۳.

۵. سوره اسراء، آیات ۹۲ و ۹۳.

۶. سوره اسراء، آیه ۹۳.

۷. سوره اسراء، آیه ۷۱.

مِنْ رُسُلِنَا أَوْ جَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ ﴿١٥﴾ تا این جا جریان حضرت ابراهیم را به پایان می‌رساند و همین

معارف کلی و خطوط کلی را در قصه وجود مبارک حضرت موسای کلیم (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) شروع می‌کند.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»